

ولایت در عرفان

(با تکیه بر آراء امام خمینی «ره» و ابن عربی)

یداله چوپانی

مدرس دانشگاه پیام نور شهرستان سرپل زهاب

چکیده مقاله

بحث ولایت پیوند ناگسستنی با نظریه انسان کامل در عرفان دارد، چه این که نزد عارفان، انسان، جامع همه مراتب هستی بوده و آینده تمام نمای اُسماء و صفات الهی است، البته این حقیقت در تمامی افراد انسان به گونه‌ای نهفته و ناشکفته نهاده شده است و هر انسانی بالقوه تمام کمالات این جلوه الهی را داراست و از این میان تنها اهل معرفت و ولایت هستند که بالفعل واجد همه این کمالات می‌شوند.

بزرگان اهل عرفان معتقدند که ولایت، باطن نبوت و نبوت، ظاهر ولایت را تشکیل می‌دهد و به بیان دیگر با تجلی ولایت در بعضی مشاهد هستی و نشئات وجود است که نبوت شکل می‌گیرد، هم چنان که خلافت از ثمرات ولایت است. و نیز یکی از مهم ترین مباحث در ولایت، به خصوص از دیدگاه عرفانی آن، بحث «ختم ولایت» است که هنوز هم معرکه آراء اهل ذوق و صاحب نظران در عرفان می‌باشد.

نگارنده سعی دارد ضمن اشاره‌ای مجمل به رویکرد گروهی عارف نمایان در باب ولایت، در تبیین و تشریح حقیقت ولایت در عرفان و رابطه آن با نبوت و رسالت، با تمسک جستن به برخی آیات و روایات دینی، به بررسی دیدگاه‌های اهل معرفت، به ویژه امام خمینی (ره) و ابن عربی که به قله رفیع مکاشفه و مجاهده دل و روحانیت درون نائل گردیده‌اند پردازد و از اندیشه‌های عرفانی آنان به قدر میسور نتایج حاصل نماید.

کلید واژه‌ها

عرفان و ولایت، امام خمینی، ابن عربی، خاتم اولیاء، فیض اقدس، انسان کامل.

پیشگفتار

ولایت از محدود کلماتی است که در قرآن و احادیث در معانی مختلفی به کار رفته است. با توجه به موارد استعمال قرآنی، ولایت را می‌توان چنین معنا کرد: «ولایت عبارت است از سرپرستی و مالکیتی که باعث نوع خاصی از تصرف و تدبیر می‌شود». برترین مرتبه این ولایت از آن حق - «جلّ جلاله» - است که مالک حقیقی و مُدبّر واقعی هر چیزی است، بلکه صاحب مطلق چنین ولایتی همانا پروردگار متعال است و سایر ولایات در واقع از تجلیات آن ولایت مطلقه الهی می‌باشد که به اذن او، بر صاحبان آن افاضه شده است. از این رو در نزد شیعه ولایتی معتبر است که با اذن حق و منسوب به او باشد، زیرا فقط حق تعالی مالک حقیقی و حاکم بر جهان هستی است و فقط او شایسته خطاب ولی، حاکم، سلطان و مالک است و احدی در عرض او حتی بر نفس خود، ولایت و سلطنت ندارد. چون حق تعالی مُبرا از مجانست مخلوقات است، اما خُلفا و نمایندگان را برای تربیت مملوکان و عییدش منصوب فرموده و اطاعت ایشان را واجب گردانیده است. لذا ولایت به اذن او برای رسول الله (ص) و برخی از مؤمنان نیز ثابت گردید، چنان که در آیه شریفه قرآن بدان اشاره شده است:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^۱

در این آیه ولایت الهی به ترتیب منحصر به سه فرد است: الف) حضرت حق تعالی ب)

حضرت رسول اکرم (ص) ج) مؤمنان.

به هر حال، اهل تحقیق همگی بر این عقیده راسخند که مراتب موجودات در قوس نزول از تعینات نفس رحمانی و حقیقت ولایت است و در قوس صعود حقیقت انسان کامل دارای جمیع مظاهر و جامع جمیع مراتب است که ان شاء الله در بیان آن مطالبی خواهد آمد.

^۱ - ماده ۵۵.

پیش از پرداختن به اصل موضوع، اشاره کوتاهی به معانی واژگان عرفان و ولایت می‌شود بلکه مسیر فهم حقیقت و درک زوایای آن‌ها هموار و ممکن گردد.

معنای لغوی و اصطلاحی عرفان و ولایت

عرفان در لغت مصدر فعل «عَرَفَ» و به معنی دانستن می‌باشد، و در اصطلاح به گونه‌ای خاص از شناخت و دانایی اطلاق می‌شود که ویژه صوفیان و عارفان و اهل تزکیه و تطهیر و سیر و سلوک است. و عارف به کسی گفته می‌شود که به معرفت حق تعالی از طریق ذوق و کشف و شهود (= علم حضوری) متحقق شده باشد. چنان که شیخ اکبر، محی الدین عربی در این زمینه گفته است: «سالک عارف کسی است که پروردگار، خویش را بر او آشکار و هویدا نموده، پس حالاتی خاص بر روح وی ظاهر گشته است.»^۱

و نیز ابوعلی سینا در نمط نهم در بیان مقامات عارفان چنین نگاشته است که: «شخصی که تمام اندیشه خود را متوجه جهان قدس جبروت حق نموده و پیوسته از تابش نور حق در سرّ و نهانخانه دل خویش توشه بر می‌گیرد اختصاص به اسم عارف دارد.»^۲

عرفان یکی از زمینه‌های اندیشه فلسفی است که مبنای آن بر شیوه‌هایی چون سیر و سلوک، مکاشفه و اشراق استوار است و نخستین جلوه‌های آن که بر پایه تزکیه نفس و ناچیز شمردن لذات جسمانی قرار دارد، مانند بسیاری دیگر از زمینه‌های فکری و فرهنگی از شرق باستان نشأت گرفته و از راه ایران و بین النهرین به یونان رسیده و بسیاری از فیلسوفان و دانشمندان آن سرزمین در بیان آراء خویش از آن تأثیر پذیرفته‌اند. مثلاً اعتکاف و دوری گزیدن از مردم در هندوستان سابقه ممتد تاریخی دارد.

ولایت

سیبویه گفته است که ولایت به فتح، مصدر ولایت به کسر است، و مثلاً ابن سکیت گفته است که ولایت به کسر به معنای سلطان و به فتح به معنای نصرت است. اما همان گونه که مؤلف مجمع البیان آورده است، ولایت و ولایت مانند وکالت و وکالت، وصایت و وصایت به

^۱- الموسوعه الفلسفیه، ج ۱، ص ۵۸۷.

^۲- اشارات و تنبیهات، ج ۳، ص ۳۸۴.

جای یکدیگر به کار می‌روند و به معنی واحد گرفته می‌شود.^۱ در قاموس، ولیّ به معنی نزدیکی و قُرب آمده است، چنان که در صحاح و مصباح گویند: «تَبَاعَدْنَا بَعْدَ وَلىّ» پس از نزدیکی دور شدیم. و همین طور راغب می‌گوید: «ولاء و توالی آن است که دو چیز ۲- ابن سینا، اشارات و تنبیهات، ج ۳، ص ۳۸۴ چنان باشند که میانشان چیز دیگری نباشد و به طور استعاره به نزدیکی و لاء و توالی گویند خواه در مکان باشد یا صداقت یا نُصرت یا اعتقاد».^۲

به طور کلی آن چه را که از فرهنگ‌های متفاوت بر می‌آید ولایت در لغت به معنای قُرب، نُصرت، محبت، تملک، تدبیر قانونی و تصرف استعمال شده است. در قرآن نیز معانی مذکور به کار رفته است. با توجه به این معانی است که فقها، پدر و جدّ پدری را اولیای اطفال یعنی یار و یاور و سرپرست آنان و نیز اولیای عقد و بازماندگان نزدیک مقتول را اولیای دم، یعنی صاحبان خون و وارثان او و بالآخره فقیه عادل را ولی مسلمانان یعنی متولی و متصدی امور و حاکم آنان می‌خوانند.

اصطلاح ولایت از دیدگاه اهل عرفان و تصوف

ولایت از نظر صوفیه و عرفا به یک اعتبار به قیام عبد است به حق، در حال فنای از خود به نحوی که وقتی سالک فانی می‌شود و در حضرت باقی بقاء می‌یابد و به مقام ولایت نائل می‌شود. همان طوری که در اصطلاحات کاشانی آمده است که فرمودند:

«الوَلایة هی قیامُ العبدِ بالحقِّ عندَ الفناءِ عَن نَفْسِهِ وَ ذَلِکَ یَتَوَلَّى الحَقَّ إِیاءَهُ حَتّٰی یُبْلِغَهُ غَیةَ مَقَامِ القُربِ وَ التَّمکینِ، وَ الوَلِیُّ مَنْ تَوَلَّى الحَقَّ أَمْرَهُ وَ حَفَظَهُ مِنَ العَصیانِ وَ لَمْ یخْلِهِ وَ نَفْسَهُ بِالخِذْلانِ حَتّٰی یُبْلِغَهُ فِی الکَمالِ مُبْلِغِ الرِّجَالِ، فَإِنَّ اللهَ تَعَالٰی: وَ هُوَ یَتَوَلَّى الصّٰلِحِینَ».^۳

پس ولیّ فانی است در حق و باقی است به حق، لاجرم ولی مطلق، آن بنده فانی را تربیت می‌نماید و به غایت مقام خود می‌رساند که همان مقام قُرب و تمکین است^۴ و هم چنین

^۱ - مجمع البیان، ج ۶، ص ۴۷۰.

^۲ - قاموس قرآن، ج ۷، ص ۲۴۵.

^۳ - کاشانی، اصطلاحات الصوفیه، ص ۱۰۳.

^۴ - شاه نعمت اله ولی، ج ۴، ص ۱۳۰.

ولایت حفظ مراقبت از حق است نسبت به بنده و از هر چه که منافی قُرب باشد. «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُتِمُّونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»^۱

بنده پیر مغانم که زجهلم برهانی پیر ما هر چه کند عین ولایت است

با اذعان به این که ریشه و تخم تصوف در آیاتی از قرآن کریم است، نیکلسون انگلیسی صریحاً اعتراف می‌کند: «برای صوفیان، قرآن نه فقط کلمات خدا بود، بلکه وسیله تقرب به او نیز محسوب می‌شد. به وسیله عبادت و تعمق در قسمت‌های مختلف قرآن، مخصوصاً آیات مرموزی که مربوط به عروج (معراج) است، متصوفه سعی می‌کنند حالت صوفیانه پیغمبر را در خود ایجاد نمایند.^۲ وی اضافه می‌کند، اصول وحدت در تصوف، بیش از همه جا در قرآن ذکر شده و هم چنین پیغمبر (در یک حدیث قدسی) می‌گوید که خداوند می‌فرماید: چون بنده من در اثر عبادت و اعمال نیک دیگر به من نزدیک شود، من او را دوست خواهم داشت، در نتیجه من گوش او هستم به طوری که او به توسط من می‌شنود، و چشم او هستم به طوری که او به توسط من می‌بیند، و زبان و دست او هستم به طوری که او به توسط من می‌گوید و می‌گیرد.^۳ اما اصطلاح «ولی» که در زبان انگلیسی معمولاً به «saint» ترجمه می‌شود به معنای کسی که تحت حفاظت مخصوص، دوست است» می‌باشد، همان طور که قشیری تذکر می‌دهد، این کلمه هم صورت فاعلی دارد و هم مفعولی. ولی کسی است که امور او از سوی خداوند هدایت می‌شود (تولی) و او نیز تولی خداوند را نموده و حضرت باری را عبادت و اطاعت می‌کند. «جامی، ص ۶». اصطلاح «اولیاء الله» (دوستان خداوند) هفت بار در قرآن تذکر داده شده که مشهورترین مورد آن در آیه: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۴ بنا بر این اهل معرفت به یک اعتبار، ولایت را به دو قسم تقسیم نموده‌اند:

^۱ - مائده، ۵۵.

^۲ - کتاب میراث اسلام، مجموعه‌ای از مقالات مستشرقین در باره اسلام، ص ۸۴.

^۳ - اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۲.

^۴ - نفحات الانس، ص ۶.

^۵ - یونس، ۶۲.

۱- ولایت عامه، که مشترک است میان همه مؤمنان، یعنی مؤمنان همه به خداوند قریبند، زیرا که خداوند آن‌ها را از ظلمت بیرون آورده و به نور ایمان معرفت ساخته «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...»^۱.

این ولایت دارای ابتدا و انتهای است. ابتدای آن تخلیه و تحلیه است و انتهایش مقام قرب نوافل که در این مقام، حق تعالی سمع و بصر و لسان عبد می‌شود. البته در این بخش، ولایت برتری وجود دارد که مختص به ارباب قلوب و کاملان است، یعنی فانی در حق و باقی در بقای سلطان وجودند، ابتدای سیر آن، انتهای سفر اول و ابتدای سفر دوم است و انتهای آن، نهایت مقام «قاب قوسین» است. «کیا شمشکی، ۱۳۷۸: ص ۳۵۹»^۲

۲- ولایت خاصه، خصوصی است به واصلان ارباب سلوک، یعنی مبتدیان و متوسطان شامل نمی‌شود و آن اختصاص به محمد (ص) و اوصیای معصوم آن حضرت و ورثه تابع آن بزرگواران دارد. به حکم:

«إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ»^۳ و این مرتبه با بلوغ به «أعلى مراتب فنا و محو تام و محق»

مطلق با زوال حکم امکان و شرک معنوی خفی و آخفی، و ختم تمامی مدارج ولایت و سیر جمعی در همه مراتب اسماء و صفات و استیفای معرفت تفصیلی و ملکه تحقق به آن به وسیله اعطای حکم جمیع مراتب و مقامات و از راه تولد قلب تقی نقی جمعی محمدی از تحقق اجتماع و امتزاج میان اسماء ذاتی و مفاتیح غیب آسمایی و احکام وحدانی ثانی در حضرت احدیت ذاتی و اسماء کلی اصلی متعین در حضرت و احدیت و برزخیت ثانی به گونه‌ای که قلب کلی الهی مذکور، آینه تمام نمای هر دو حضرت احد و واحدی و مُجَلای کامل هر دو طرف حق و خلق شده و به مرتبه احدیت جمع الجمع بین جمیع اسماء و صفات ثابت در هر دو تعین نائل می‌شود.^۴

به عبارت دیگر این نوع ولایت از انتهای «قاب قوسین» آغاز می‌گردد و سالک این مقام بعد از سیر در اسماء ظاهر و باطن و نیل به مقام تحقق به مرتبه جمعی اسماء کلیه و جزئیه و

^۱ - بقره، ۲۵۷.

^۲ - ولایت در عرفان، ص ۳۵۹.

^۳ - اعراف، ۱۹۶.

^۴ - همان، ص ۳۶۱.

ظاهریه و باطنیه و عبور از حجاب‌های نوریه آسمائیه به مقام و مرتبه مظهریت تجلی ذاتی و مشاهده ذات بدون حجاب آسماء تشریف یافته، از انواع شرک و تلوین رها گشته به مرتبه والایی از تمکین رسیده است. البته اهل معرفت برای ولایت خاصه دو قید خاصه مطلقه، که مظهر آن ولایت مطلقه محمدیه گاهی شخصی آن حضرت است و گاهی وجود یکی از اوصیای خاص وی، که به اولی ولایت شمسیه و به دومی ولایت قمریه می‌گویند، و گاهی به لحاظ وحدت آن حضرت با عترت پاکش، هر دو ولایت را ولایت شمسیه می‌نامند. و دیگری ولایت خاصه مقیده است که تجلی ولایت خاصه محمدی است. در صورت قیودات و حدود به اعتبار، تجلی در کاملان از اُمّت آن حضرت است، به این نوع از ولایت به اعتباری ولایت قمریه و به اعتباری ولایت نجمیه می‌گویند.^۱

ترمذی دو نوع «ولی» بر می‌شمرد: یکی «ولی صدق الله» و دیگری «ولی منه الله»، که اولی مقام ولایت را از اعتقاد و عمل کامل به همه احکام و جزئیات شریعت و طریقت به دست می‌آورد و دومی از طریق عشق و محبت، مشمول لطف و عطیّه الهی قرار می‌گرفت.^۲

بنابراین عرفان واقعی و ناب شیعی همان عرفانی است که «ولایت حقیقی» را به طور تام در چهارده معصوم (علیهم السّلام) خلاصه می‌کند و سیر و طریق الی الله را جز تحت ولایت آن بزرگواران در قالبی دیگر جستجو نمی‌کند. در مقابل این رویکرد، گروهی از اهل تصوف یا عارف نمایان قرار دارند که مسئله «ولایت» را به گونه‌ای دیگر طرح نموده‌اند. این گروه که طیف نسبتاً گسترده‌ای را در خود جای داده‌اند، بر انگاره‌هایی چند تأکید می‌ورزند که در این بخش به مهم ترین مبانی فکری آنان اشاره می‌شود:

۱- گروهی دامنه ولایت را توسعه داده و عدد آن را تا ۳۵۵ تن رسانده‌اند. ایشان مراتب این ولایت را چنین بر می‌شمرند: اخیار (۳۰۰ نفر)، ابدال (۴۰ نفر)، ابرار (۷ نفر)، اوتاد (۴ نفر)، نُبّا (۳ نفر)، و قُطب یا غوث (۱ نفر).^۳

^۱ - عرفان نظری، ص ۵۴۷.

^۲ - ابعاد عرفانی اسلام، ص ۳۲۱.

^۳ - کشف المحجوب، ص ۳۶۹.

پرداختن به شرح و توضیح این عناوین در این مقال نمی‌گنجد، اما به همین مقدار بسنده می‌شود که به اعتقاد این گروه، اولیای نامبرده همواره در جهان حضور دارند و هرگاه یک نفر از آنان از دنیا برود، حتماً فرد دیگری جای او را خواهد گرفت تا شمار اولیاء کاستی نپذیرد.^۱

۲- برخی دیگر «ولی» را همسان «نبی» و بلکه برتر از آن می‌دانند. این گروه بر این باورند که چون «عبد» به مرتبه ولایت رسد، دیگر مورد خطاب امر و نهی قرار نمی‌گیرد.^۲

قابل ذکر است که این گروه، برخی از الهامات اولیاء را هم شأن و هم ردیف وحی انبیاء دانسته‌اند.^۳

۳- بعضی دیگر بر این باورند «ولی» می‌تواند شریعت و دین دیگری را جایگزین دین الهی نماید. این دسته ولی و مرادشان بالاتر از همه حتی خدا و شریعت قرار می‌گیرد. ایشان مثالی دارند که دیدار شیخ طریقت با زیارت خانه کعبه برابر است و طواف مرقد پیشوایان تصوف، آدمی را از طواف بیت الله الحرام بی‌نیاز می‌کند.^۴

۴- گروه دیگر معتقدند که «ولی» می‌تواند «شریعت گریز» و حتی «شریعت ستیز» باشد، در این باره مثال در خور توجهی زده‌اند که برای فهم عمق اعتقادشان لازم است آن را بیان کنیم: «این‌ها می‌گویند اگر فرض کنیم «ولی» در حال رقص و... باشد و در همان هنگام وقت نماز فرا رسد و مریدان، شیخ طریقت «ولی» خود را رها کرده به نماز مشغول شوند، گویا در واقع روی خویش را از قبله حقیقی گردانیده و به آن پشت کرده‌اند، چنان که خواجگی (یکی از مریدان «سلطان العلماء» پدر مولوی) می‌گوید: «وقت نماز شد ما همه برخاستیم به نماز شام ایستادیم، چند بار نظر کردم، دیدم امام و همه پشت به قبله داشتیم که نماز رها کرده بودیم و از قبله روی گردانیده».^۵

همان‌طور که ملاحظه گردید، مبالغه این گروه از حد گذشته و مقام مُرشد و مُراد از مقام نماز بسی بالاتر و مهم‌تر تشخیص داده شده است، به طوری که مریدانش حق ندارند حتی

^۱ - شرح مقدمه قیصری، ۸۹۲.

^۲ - کشف اصطلاحات الفنون، ج ۲، ص ۱۵۳.

^۳ - حالات و سخنان شیخ ابوالسعید ابوالخیر، ۷۵.

^۴ - نفحات الانس، ص ۲۸۴.

^۵ - مقالات شمس تبریزی، ج ۱، ص ۲۲۳.

برای انجام تکالیف الهی که امر شخصی است از وی روی برگردانند، یعنی در واقع اجازه این کار را ندارند و اگر چنین بی احتیاطی شود مرید وارد معصیت گردیده است.

۵- بسیاری از این گروه‌ها معتقدند مشایخی که به مقام ولایت دست یافته‌اند، به مقام عصمت رسیده و از گناهان، معصوم و مبرا هستند. گویا این گروه‌ها تفاوتی میان اولیاء و مشایخ خویش با انبیاء و پیشوایان معصوم قائل نیستند و هر دو را درکنار هم، معصوم و مبرا از گناه می‌دانند.^۱

ناگفته نماند که بسیاری از این دسته، عصمت اولیاء را به «اباحه همه چیز برای آنان» تفسیر می‌کنند. یعنی گویا گناه فقط از افراد عادی ناپسند است و اولیاء و مشایخ به حدی رسیده‌اند که هر کار کنند، هیچ زشتی نخواهد داشت. به گفته عین القضاة همدانی، خداوند این بندگان را چنان دوست دارد که به او می‌فرماید: «هرآن چه خواهی انجام ده که تو را آمرزیدم».^۲ در برخی موارد به صراحت ادعا می‌کنند بسیاری از احکام شرعی (هم چون ممنوعیت نگاه به نامحرم) مخصوص کسانی است که در آغاز راه بوده و هنوز بر نفس خویش مسلط نگشته‌اند، و از آن جا که به ادعای ایشان «ولی» بر نفس خویش تسلط دارد، نگاه به نامحرم برای او نفعی ندارد و به راحتی می‌تواند هر کاری را انجام دهد.

۶- نکته دیگری که بسیاری از این گروه‌ها بر آن‌ها تأکید می‌کنند، این است که مریدان نباید اعمال اولیاء را به ترازوی علم و عقل بسنجند و یا با دلایل شرعی و عقلی ارزیابی کنند. واضح است عبارات و اعتقاداتی که بدان اشاره شد خود با هیچ ترازوی عقل و شرعی هم قابل ارزیابی نیست. به همین سبب است که این‌ها از همان ابتدا راه این سنجش و ارزیابی را می‌بندند و با ممانعت از هرگونه اعتراض به عملکرد اولیاء، به کارگیری قوه عاقله از سوی مریدان را محدود می‌سازند. علاءالدوله سمنانی ضمن مخالفت با اعتراض به عملکرد اولیاء تهدید می‌کند: کار یکی از کسانی که به شیخ خود اعتراض کرده بود، ابتدا به بی دینی و سپس دیوانگی کشید و...^۳

^۱ - فتوحات المکیه، ج ۷، ص ۴۴۰.

^۲ - نامه‌های عین القضاة، ج ۱، ص ۶۴.

^۳ - عطار نیشابوری، ص ۳۴۹.

۷- موضوع دیگری که این گروه بر آن پای می‌فشارند، ادعای «شفاعت» بسیار وسیع و بی‌حد و حصر برای اولیاء در دنیا و آخرت است، چنان که به ادعای ابن عربی، منزلت «ولی» نزد خداوند چنان است که می‌تواند از هر آن کس که چشمش بر او می‌افتد، آشنا یا بیگانه، شفاعت کند.^۱ برخی از اهل تصوف و عارف نمایان معتقدند: ولی و شیخ نه تنها در قیامت که در این جهان نیز از مریدان خود دستگیری می‌کند و به جای آنان ریاضت می‌کشد.^۲ چنان که گفته‌اند یکی از مشایخ صوفیه بیش از چهل سال در جایگاهی خاص به عبادت می‌پرداخت و درویشان را از عبادت‌های شبانه باز داشته، می‌گفت:

«ای پسر، تو بخواب که هر چه این پیر می‌کند از برای شما می‌کند.»

ماحصل آن چه گفته شد این بود که عارف نمایان بر اساس مبانی فکری و اعتقادی خود در حوزه ولایت‌پذیری، رویکردی غیر دینی و غیر منطقی داشته و با مضامین بلند و جامع اسلامی مغایر است، چرا که این ادعا و طرز تفکر با مُشتی اوهام و افکار التقاطی ممزوج است و البته شیعیان راستین به چنین تعبیری از ولایت اعتقاد ندارند. به اعتقاد شیعه دوازده امامی، «ولایت» کامل چه به معنای سرپرستی امور دنیوی و اخروی و چه به معنای ولایت باطنی و تکوینی، که حتی بر اساس آن می‌توان در جان مردم تصرف کرد و کسانی را که با اعماق شایسته، زمینه هدایت خویش را فراهم ساخته‌اند به سر منزل مقصود رساند، منحصر به رسول خدا (ص) و پیشوایان معصوم (علیهم السّلام) است. ما معتقدیم مصداق «ولی» را می‌توان از راه نقل به دست آورد و قرآن و روایات، ولی کامل و اعظم را «معصومان» معرفی کرده‌اند.

بنابراین، ولایت مراتبی دارد که مرتبه‌اعلای آن، همراه با عصمت و طهارت از هرگونه پلیدی و آلودگی است و مراتب پایین تر آن، ملازم با مرتبه‌ای از طهارت است که خاص به خود می‌باشد. خداوند، پیروان واقعی معصومان را نیز به مقاماتی نائل می‌گرداند. آنان جانشین ولی و انسان کامل و خلیفه الهی شمرده می‌شوند و گرنه «ولی» کامل منحصر در چهارده معصوم است.

^۱ - همان، ص ۱۸۰.

^۲ - فتوحات المکیه، ج ۹، ص ۱۹۳.

ما معتقدیم عشق به خدا و رسیدن به او، در قالب اطاعت و پیروی کامل و بدون چون و چرای از پیامبر (ص) و نیز ائمه معصومین (علیهم السلام) متجلی می‌گردد: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»^۱.

«ای پیامبر ا به مردم بگو اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد.»

بنابراین اطاعت از خدا و یا اطاعت از پیامبر، مستلزم نفی اطاعت از دیگری نیست، بلکه پیروی و مطیع بودن از دستورات پیامبر (ص) و نیز امامان معصوم (علیهم السلام) همان‌گردد نهادن به فرمان الهی است و فاصله‌ای بین آن دو نیست. با این عقیده، مسئله عصمت چهارده معصوم به میان می‌آید و البته خلاف ایده و نگرش خرافی عارف نمایان، به این معنا نیست که «ولی» هر کاری را دلش خواست انجام و امر گناهی برای او مباح باشد، زیرا معصوم در بالاترین درجه عصمت نه تنها از هر گناه، بلکه از هر سهو و خطا و وسوسه شیطانی نیز مبرا است.

به هر تقدیر جهان نمی‌تواند بدون وجود یک قطب یا محور، چرخش پایدار بماند - همان‌طور که آسیاب به دور قطب و محور خویش می‌گردد تا استفاده برساند، جهان هم به دور محور شیخ و قطب کامل زمانه در گردش است. این گفته اشاره به این بیت دارد:

کی جهان بی قطب باشد پایدار آسیا از قطب باشد برقرار

ختم ولایت و خاتم الاولیاء

یکی از مهم‌ترین مقولات و مباحث عرفانی، بحث «ختم ولایت» است که هنوز هم، میدان آرای اهل ذوق و صاحب نظران عرفانی می‌باشد. خاتم (به فتح تاء و کسر آن) غیر از معانی دیگری که دارند، هر دو به معنای آخر هر چیز و پایان آن نیز می‌باشد. در أقرب الموارید و قاموس، خاتم (به فتح و کسر) به معنای انگشتر، آخر قوم، عاقبت شیء و غیره و در کشاف و تفسیر بیضاوی به معنای آخرالانبیاء آمده است.^۲

^۱- آل عمران، ص ۳۱.

^۲- قاموس قرآن، ج ۲، ص ۲۲۶.

و در اصطلاح مقصود از خاتم، کسی است که به نهایت کمال رسیده و جامع تمامی مقامات گردیده است.^۱ این اصطلاح در شرع و عرفان در مورد دو امر نبوت و ولایت به کار رفته است و خاتم نبوت کسی است که حق تعالی نبوت را به او ختم نموده و آن پیامبر اکرم (ص) است، که قرآن این گونه به او خطاب و

تصریح نموده است: «... وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ».^۲ اما خاتم ولایت کسی است که صلاح دین و آخرت توسط او به نهایت کمال رسیده و نظام جهان به مرگ او مختل می‌گردد. علامه طباطبایی در ذیل این آیه می‌فرماید: «مراد از خاتم النبیین بودن آن حضرت این است که نبوت به او ختم شده و بعد او دیگر نبی نخواهد بود...؛ رسول عبارت از کسی است که حامل رسالتی از خدا به سوی مردم است و لازمه این سخن این است که وقتی نبوتی بعد از رسول خدا (ص) نباشد، رسالتی هم وجود نداشته باشد، چون رسالت، خود یکی از اخبار و انباء غیب است. وقتی بنا باشد انباء غیب منقطع شود و دیگر نبوت و نبی نباشد، قهراً رسالتی هم نخواهد بود. از این جا معلوم می‌شود که چون رسالت خدا (ص) خاتم النبیین است پس خاتم الرُّسُل هم خواهد بود.»^۳

اما نبوت در نزد عارف دو قسم است: «نبوت تعریفی، که عبارت است از انباء و اخبار از معرفت ذات و صفات و أسماء، و دیگر نبوت تشریحی، که علاوه بر انباء و اخبار، تبلیغ به اخلاق و تعلیم حکمت و قیام به سیاست خلق عهده دار است، و این قسم اخیر را رسالت گویند.^۴ ولی شیخ عارف، سید حیدر آملی نبوت را مطلق و فارغ از هرگونه قیود و حدود دانسته و در این باره می‌گوید: «نبوت مطلقه عبارت است از «نبوت اصلیه حقیقیه» که در ازل حاصل آمده و تا ابد ادامه دارد، و این دوکلام از پیامبر (ص) ناظر به همین مقام اطلاق است. وی فرمودند: «كُنْتُ نَبِيًّا وَ أَدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطَّيْنِ»، «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ، وَ مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ، وَ أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي»^۵

واژه خاتم چون ولایت، دو قسم است:

^۱ - اصطلاحات الصوفیه، ص ۱۵۹.

^۲ - احزاب، ۴۰.

^۳ - المیزان، ج ۳۲، ص ۲۰۰.

^۴ - اصطلاحات الصوفیه، ص ۱۲۷.

^۵ - جامع الاسرار و منبع الانوار، ص ۳۸۰.

۱) ختم ولایت عامه یا مطلقه، به این معنا که چون نبوت ظهور ولایت است پس هر چه دایره نبوت عام تر باشد، دلیل بر شمول دایره ولایت خواهد بود و چون نبوت مطلقه از آن حضرت رسول (ص) بود پس ولایت مطلقه نیز از آن حضرتش است و همان طور که نبوت جمیع انبیاء از آدم تا عیسی (ع) از مراتب و شوؤن نبوت محمدی (ص) بود پس ولایت ایشان که باطن نبوتشان می باشد نیز از مراتب و شوؤن ولایت محمدی (ص) است، و چون نبوت ایشان مانع از ظهور ولایتشان بود و ظهور این ولایت آن‌ها در اُمت محمدی (ص) است پس ختم آن نیز به دست ولیی از اولیای این اُمت خواهد بود.

۲) ختم ولایت خاصه، به این معنا که ختم خاص همان ختم ولایت محمدی (ص) است و خاتم ولایت محمدی (ص) همان طور که از نام آن مشخص است، ولایت اولیای محمدی را ختم می نماید و او کسی است که در قلب حضرت رسول اکرم (ص) می باشد. نزدیک ترین مظهر به حقیقت مقدس محمدی (ص) همانا حقیقت مظهر علوی است که در وجود مقدس حضرت علی (ع) و فرزندان مطهرش - که پیشوای آدم عالم هستند - تبلور یافته است، لذا کسی جز حضرت امیر مؤمنان علی (ع) شایستگی آن را ندارد که خاتم ولایت مطلقه محمدیه باشد، به خصوص با توجه به این که این معنا در احادیث نبوی و حتی از طریق اهل سنت نیز وارد شده است که تعداد آن‌ها کم هم نیست و حال در این مقال، فقط به ذکر سه نمونه در این باب می پردازیم:

پیامبر اسلام (ص) فرمودند: «كُنْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ نُورًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بِأَرْبَعَةِ عَشَرَ أَلْفِ عَامٍ فَلَمَّا خَلَقَ آدَمَ قَسَمَ ذَلِكَ فِيهِ وَجَعَلَهُ جُزْئِينَ فَجُزْءٌ أَنَا وَجُزْءٌ عَلِيٌّ»^۱.
«حضرت فرمودند: من و علی در برابر حضرت حق «عزَّ و جلَّ» بودیم، چهارده هزار سال قبل از آن که آدم آفریده شود، پس چون آدم خلق شد خداوند این نور را قسمت کرد و آن را دو جزء نمود، جزئی را من و جزئی را علی قرار داد.

حضرت ختمی مرتبت (ص) فرمودند: «خَلَقْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ آدَمَ بِأَرْبَعَةِ أَلْفِ عَامٍ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ رَكِبَ ذَلِكَ النُّورَ فِي صُلْبِهِ فَلَمْ نَزَلْ شَيْئًا وَاحِدًا حَتَّى إِفْتَرَقْنَا فِي صُلْبِ عَبْدِ الْمَطْلَبِ، فَفِي النُّبُوَّةِ وَفِي عَلِيِّ الْوَصِيَّةِ»^۲.

^۱ - شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۵۰.

^۲ - ينابيع الموده، ص ۲۵۶.

از حضرت رسول (ص) مروی است که فرمود: «من و علی از یک نور و یک حقیقت آفریده شدیم، چهار هزار سال قبل از آن که خداوند آدم (ع) را بیافریند. چون خداوند آدم (ع) را آفرید، آن نور را در صلب وی قرار داد و پیوسته این نور در اصلاّب گذشته همین طور یگانه بود تا آن که در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم، پس نبوت در من و وصایت در علی قرار گرفت».

علی (ع) گفتند که پیامبر (ص) فرمودند: «یا علی! خَلَقَنِي اللهُ وَ خَلَقَكَ مِنْ نُورِهِ، فَلَمَّا خَلَقَ آدَمَ (ع) أَوْذَعَ ذَلِكَ النُّورَ فِي صُلْبِهِ فَلَمْ نَزَلْ أَنَا وَ أَنْتَ شَيْئاً وَاحِداً، ثُمَّ إِفْتَرَقْنَا فِي صُلْبِ عَبْدِالمَطْلَبِ، فَفِي النَّبُوَّةِ وَ الرَّسَالَةِ، وَ فِيكَ الوَصِيَّةُ وَ الْإِمَامَةُ»^۱.

«حدیث فوق از حضرت علی (ع) است که از قول حضرت رسول (ص) می‌فرماید: ای علی خداوند من و تو را از نور خود آفرید و چون آدم (ع) را آفرید این نور را در صلب او به ودیعه قرار داد و پیوسته من و تو نور واحدی بودیم تا این که در صلب عبدالمطلب از یکدیگر جدا شدیم، پس در من نبوت و رسالت و در تو وصایت و امامت نهاده شد.

احادیث فوق به وضوح علاوه بر نزدیکی این دو حقیقت مقدس از اتحاد آن دو حکایت می‌کند و اگر دقت شود هریک از آنها به ترتیب از حیث مدلول بر دیگری برتری دارند، زیرا حدیث اول یگانگی این دو حقیقت را تا ظهور آدم (ع) بیان می‌نماید که پس از خلق آن حضرت این دو حقیقت مقدس از یکدیگر جدا می‌شوند، اما حدیث دوم اتحاد نوری این دو بزرگوار را تا حضرت عبدالمطلب بیان می‌کند و این بدین معناست که همان طور که حقیقت محمدی (ص) دارای ولایت و نبوت مطلقه بود - به گونه‌ای که ولایت و نبوت جمیع انبیاء و اولیاء جلوه‌ای از انوار ولایت آن حقیقت مقدس بود - به جهت اتحاد مذکور نیز آن حضرت دارای مقام ولایت و نبوت مطلقه است، به طوری که ولایت و نبوت تمامی انبیاء و اولیاء شعاعی از خورشید تابناک ولایت آن حقیقت مطهر است، هم چنان که در روایت آمده است: «بَعَثَ عَلِيٌّ مَعَ كُلِّ نَبِيٍّ سِرّاً وَ مَعِيَ جَهراً».

این دو حقیقت مقدس همواره در جمیع کمالات شریک بوده‌اند تا آن که پس از افتراق در صلب عبدالمطلب یکی صاحب مقام نبوت و دیگری دارای مرتبه وصایت گردیده است و شاهد بر این مدعا قول رسول اکرم (ص) است که فرمود: «لَوْلا إِنِّي خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ لَكُنْتُ شَرِيكاً

^۱ - همان، ص ۳۱۴.

فِي النَّبَوَةِ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ نَبِيًّا فَإِنَّكَ وَصِي نَبِيٍّ وَرَآئِهِ بَلْ أَنْتَ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ وَإِمَامُ الْأَتْقِيَاءِ»^۱. جالب توجه است که این سخنان در کتب اهل سنت هم نقل شده است، قال رسول الله (ص): «عَلَىٰ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ رَأْسِي مِنْ بَدَنِي»^۲.

همان طور که گفته شد ائمه اطهار (علیهم السلام) نور واحد هستند که در رأس ایشان حضرت علی (ع) وصی و ولی حضرت رسول اکرم (ص) و بعد از ایشان سایر ائمه دارای این مقام می‌باشند، تا حضرت مهدی (عج) که آخرین ایشان و خاتم ولایت جزئیه (خاصه) آن حضرت است. در انتها به ذکر دو روایت جهت تأیید ولایت باقی ائمه (علیهم السلام) تبرک می‌جوئیم. (روایات از طریق سنی و شیعه وارد شده است):

(۱) ای محمد! من و تو و علی، فاطمه، حسن، حسین، و ائمه نسل حسین را از نور خود آفریدم و ولایت شما را بر اهل آسمانها و زمین عرضه داشتم، پس هر کس آن را بپذیرد در پیشگاه من از مؤمنان به شمار می‌آید.

هر کس آن را انکار کند نزد من از کافران محسوب می‌گردد. ای محمد! اگر بنده‌ای از بندگانم سر بر آستان عبودیت من بساید تا به آن جا که جسمش فرسوده و نزار شود سپس در حالتی نزد من آید که منکر ولایت شما باشد، هرگز او را نخواهم آمرزید تا آن که به ولایت شما اقرار کند. در حدیث مذکور مشاهده می‌شود حضرت حق تعالی، نه تنها حقیقت محمدی و حقیقت علوی، بلکه جمیع ائمه (علیهم السلام) را از نور خود آفریده و ولایت ایشان را نیز در عرض ولایت آن دو حقیقت مقدس قرار داده است و آن را چنان ارج می‌نهد که ایمان و کفر را دایر مدار آن می‌داند.^۳

(۲) پیامبر اسلام (ص) فرمودند: «تعداد اوصیای من بعد از خودم ۱۲ نفرند که اول ایشان حضرت علی بن ابی طالب (ع) و آخرین ایشان حضرت مهدی (عج) است، وقتی حضرت (ص) سؤال می‌کنند که آیا ایشان اوصیای بعد از من هستند؟ از جانب حق ندا می‌رسد که ای محمد اینها اولیاء، اوصیاء، برگزیدگان و حجت‌های من بعد از تو برای مردمنند. هم چنین آن‌ها اوصیاء و جانشینان تو و بهترین مخلوقات من بعد از تو می‌باشند»^۴.

^۱ - همان، ص ۸۰.

^۲ - محب الدین، ص ۱۶۲.

^۳ - بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۶۱.

^۴ - همان، ج ۲۶، ص ۳۲۷.

نکته: احادیث فوق از احادیث معراجی می‌باشند که خداوند به پیامبر اسلام (ص) خطاب فرموده است.

عارف بزرگوار، عبدالرزاق کاشانی نیز در تأویلات می‌گوید: «خاتم نبوت که نبوت با وی پایان می‌پذیرد، تنها یک نفر است که او پیامبر ما حضرت محمد (ص) است، هم چنین خاتم ولایت که مقامات را طی نموده و به نهایت کمالات رسیده است جز یک نفر نخواهد بود و او همان است که صلاح دنیا و آخرت به دست وی به نهایت کمال رسیده و نظام دنیا با مرگ وی خلی می‌یابد و او همان مهدی موعود (عج) است.^۱

سخن خود را در این بخش با کلامی از ترمذی در مدار ختم ولایت، که در جای خود قابل تأمل است به پایان می‌برم: «وی معتقد است که در سلسله اولیاء نیز، هم چون سلسله پیامبران، شخصی وجود دارد که نمونه کامل و پایانی این سلسله است، که این شخص در سلسله انبیاء، وجود مقدس پیامبر اسلام حضرت محمد بن عبدالله (ص) است. (غالباً، از زمان ترمذی به بعد، این مسئله که آیا پیامبر رتبه بالاتری دارد یا ولی، مورد بحث قرار گرفته است. مکاتب سستی تصوف همواره بر بالاتر بودن پیامبران اتفاق نظر داشته‌اند.) انتهای راه ولایت، ابتدای راه نبوت است. هر پیامبری دارای جنبه یا وجه ولایتی است، اولیاء نیز ممکن است در طلب قرب هر چه بیشتر نسبت به خداوند باشند و بالاترین سطحی را که می‌توانند به دست آورند همان سطح و مرتبه ی معراج روحانی است، که معادل معراجی است که پیامبر اکرم (ص) به صورت جسمانی داشت.^۲ بدین ترتیب، بنا بر قول علاء الدوله ی سمنانی، در آخرین مرحله ولایت، روح ولی شبیه به جسم پیامبر می‌شود.^۳

البته نقش ولی در دینداری اسلامی دقیقاً با نقش قدیس (سن) در اعتقاد مسیحی انطباق ندارد، و بلکه بسیار مرتبط با اسرار ورود و پذیرش به یک سلسله عرفانی «صوفیانه» و پیشرفت در مسیر طریقت بوده و در نهایت به یک سلسله مراتب معنوی منتهی می‌شود که افراد آن، به حسب مراتب عشق و معرفت خویش، از یکدیگر سبقت می‌گیرند.

^۱ - تأویلات، ص ۱۲۶.

^۲ - ابعاد عرفانی اسلام، ص ۳۴۲.

^۳ - نفحات الانس، ص ۴۴۳.

^۴ - saint.

حال پس از ذکر این نکات و آشنایی با روایات منقول و مشهور، دیدگاه حضرت امام خمینی (ره) و ابن عربی را در باره ولایت، نبوت و رسالت و جایگاه بلند عرفانی آن‌ها جویا می‌شویم:

مراتب ولایت در اندیشه امام خمینی (علیه الرحمه)

پیش از بیان این دیدگاه، ذکر این نکته لازم است که امام (ره) در سلوک عرفانی خویش و تحقیق مباحث عمیق تصوف، شیوه سَلَف صالح این وادی را پیش گرفته و میان کشف ذوقی و عقل نورانی فلسفی و شرع اقدس احمدی جمع نموده‌اند. به طور خلاصه می‌توان روش امام (ره) را در تحقیق و تبیین حقایق عالی عرفانی این گونه بیان کرد:

تعبیر عقلانی کشفیات قلبی - ذوقی در پرتو یافته‌های عقل نظری اعم از مفاهیم، مقولات و اصول آن به همراه تفسیر و تأویل مأثورات دینی، یا به عبارت دیگر، نظر به حقیقت در آینه شریعت، طریقت و حکمت و بار یافتن به حریم خورشید هویت با بُراق و زُفَرَفِ عقل، کشف و شرع.

۱- خلافت و ولایت فیض اقدس

در مقام بیان کیفیت سریان مذکور در مراتب اَسْمَاء و صفات و اَعْيَان ثابتة، فیض مذکور را با فیض مقدس و نحوه سریان آن در مراتب تعینات عینی خارجی مقایسه و تشبیه نموده و مفتاح وصول به این حقایق را معرفت نفس و مراتب آن معرفی می‌نمایند، چه این که حقیقت انسان، نسخه مختصر عالم است، و به همین جهت، یعنی تطابق نسخه انسانی کمالی با نسخه الهی و عالمی است که امام خلافت فیض اقدس را روح خلافت محمدی (ص) و رَبِّ و اصل و مبدأ آن بیان نموده و بلکه آن را اصل خلافت در تمامی عوالم می‌دانند و در مصباح آمده که: خلافت مذکور حقیقت ولایت است. زیرا ولایت عبارت است از قُرب یا محبوبیت یا تصرف یا رُبوبیت و یا نیابت، و جمیع این امور و ویژگی‌ها در حقیقت فیض اقدس حاصل و بلکه سایر مراتب خلافت و ولایت سایه و جلوه خلافت و ولایت او می‌باشند.^۱

۲- ولایت، خلافت و نبوت اسم الله اعظم

عبارت است از ولایت و خلافت اسم الله اعظم چه این که فیض اقدس مذکور به جهت ظهور در کثرات آسمایی و صفاتی به خلیفه‌ای نیاز دارد که صلاحیت پذیرش تکثر مذکور را

^۱ - مصباح الهدایه، ص ۲۶.

داشته باشد که جز مرتبه احدیت جمع و حضرت اسم الله اعظم نمی باشد. بنابراین اسم اعظم دومین مرتبه از مراتب ولایت و اولین مرتبه از مراتب نبوت را داراست و انباء در حضرت واحدیت عبارت است از اظهار حقایق نهفته در هویت غیبیه - که بعضی کنز مخفی را عبارت از آن می دانند هر چند حضرت امام آن را عبارت از حضرت واحدیت می دانند - بر مرایی و مظاهر آسمایی و صفاتی، پس اسم الله اعظم، یعنی مقام ظهور حضرت فیض اقدس و خلیفه کبرای الهی و ولی مطلق، عبارت است از نبی مطلق که برای اَسْمَاء و صفات از حقایق غیبی سخن می گوید به تکلمی ذاتی در حضرت واحدیت آسمایی گرچه او را نبی نخوانند به حکم توقیفی بودن اَسْمَاء الهی.^۱

۳- ولایت، خلافت و نبوت عین ثابت انسان کامل

اسم اعظم به جهت جامعیتش نسبت به جمال و جلال و ظهور و بطون نمی تواند که به مقام جمعی اش بر اعیان ثابتة ظاهر گردد، پس باید که مرآتیی مناسب وجه و صورت مرئی باشد که بتواند نور آن اسم اعلی را در خود منعکس سازد. و چنان چه عین ثابت انسانی نمی بود، هیچ عینی از اعیان ثابتة ظاهر نمی گشت، که به تبع آن هیچ عین خارجی نیز ظاهر نمی گشت و ابواب رحمت الهی مُنْسَد می ماند، پس به واسطه عین مذکور است که اول به آخر رسید و آخر به اول پیوست. «همان، ص ۲۵». بنابراین به اعتبار همین ولایت است که امام (ره) در توضیح عبارت شرح فصوص قیصری که فرموده: «... إِنَّ نَبِيْنَا (ص) نَبِيٌّ أَوْلَىٰ بِالنَّبُوَّةِ التَّشْرِيعِيَّةِ وَ غَيْرِهِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ لَا يَكُونُ إِلَّا عِنْدَ الْبَعْثَةِ...» می فرماید: «فِيَانَّ عَيْنَهُ الثَّابِتَةَ جَامِعَةً لِجَمِيعِ أَعْيَانِ الْمَوْجُودَاتِ مِنْهُمْ الْمَشْرَعِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَأَعْيَانُهُمْ مَظَاهِرُ عَيْنِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي الْحَضْرَةِ الْعَلْمِيَّةِ وَ...»^۲.

تا این جا خلافت و ولایت عین ثابت انسان کامل روشن شد و حال به مرحله نبوت می رسیم. نبوت در این مرتبه عبارت است از اظهار حقایق اَسْمَاء که در حضرت اسم اعظم الله و بلکه در غیب ذات، مندرج است، و ابلاغ آن ها به اعیان ثابتة سایر موجودات از محیط ترین تا محاط ترین می باشد. به عبارتی دیگر ترتیب خلافت، ولایت و نبوت آن عین اَطْهَر جلوه، ظهور و بروز خلافت، ولایت و نبوت اسم الله اعظم می باشد.

^۱ - همان، ص ۵۶.

^۲ - تعلیقات علی شرح الفصوص، ص ۱۸۰.

خلافت، ولایت و نبوت فیض مقدس در نشئه عینی خلافت در این مرحله نیز خلافت در ظهور است. چه این که این حقیقت به حکم وحدت حقیقی و اطلاقی ظلی صلاحیت پذیرفتن تمامی تعینات عینی را دارد و لذا می‌تواند که مظهر عین ثابت انسان کامل و بلکه اسم الله اعظم در نشئه عینی باشد که در نتیجه وارث خلافت ایشان در این نشئه نیز خواهد بود. نبوت در این مرتبه شامخ عبارت است از اظهار حقایق الهی و أسماء و صفات ربوبی، در نشئه خلقی عینی بر طبق انباء حقیقی در نشئه الهی علمی، و از همین مقام، حق هر صاحب حقی به او داده شده و بر طبق استعدادها و قابلیت‌های او کمالات مناسب ظرف وجودی‌اش به او افزوده گشته است.^۱

ولایت، خلافت و نبوت در نشئه امری عقلی

این مطلب را امام راحل (ره) در مطلع یازدهم از مصباح دوم مشکلات دوم بیان می‌کنند و می‌فرمایند:

«خلافت عقل کلی در عالم عقلی نیز خلافت در ظهور است، البته ظهور و بروز در حقایق کیانیه کونیه و نه علمیه. و نبوت این مرتبه عبارت است از اظهار کمالات مبدأ متعال و ابراز أسماء و صفات از حضرت جمع صاحب جمال و جلال. و ولایتش عبارت است از تصرف تام در تمامی مراتب غیب و شهود از جبروت تا ناسوت.^۲

خلافت، ولایت و نبوت در نشئه خلقی شهادی

چون عالم کیانی، آیه و نشانه عالم ربانی است به ناچار باید که برای حقیقت ثابت‌ه انسان و حقیقت

محمدی (ص) و نیز برای اسم اعظم الله، مظهري تام و تمام در عالم عینی و خلقی شهادی تحقق یابد تا احکام ربوبی را ظاهر ساخته و بر اعیان خارجی، حکم عدل جاری سازد، هم چون حاکمیت اسم اعظم بر سایر أسماء و نیز حاکمیت عین ثابت انسان کامل بر بقیه اعیان ثابت‌ه در حضرت علمیه، و هر که بر این اوصاف و خصال باشد خلیفه و ولی حق در این نشئه خواهد بود. بنابراین دوره نبوت تمامی انبیاء در این مرتبه، دوره نبوت او و خلافت او

^۱ - مصباح الهدایه، ص ۵۵.

^۲ - ولایت در عرفان.....، ص ۲۴۷.

محسوب می‌شود و بلکه ایشان خود مظاهر ذات او و خلافت‌هایشان مظاهر خلافت او خواهد بود و این معنای خاتمیت در خلافت، ولایت و نبوت است، نه تأخر زمانی.^۱

پس حضرت محمد (ص) خلیفه «الله اعظم» و سایر انبیاء خلیفه غیر او از آسماء محاطه می‌باشند، بلکه قاطبه انبیاء خلفای او و دعوتشان در حقیقت دعوت به سوی او و به سمت نبوت او می‌باشد.

با این اوصاف همه انبیاء و اولیاء از مظاهر خاتم انبیاء محمد مصطفی (ص) و از رقایق حقیقت جامع کلی الهی او و أشعه دایره ولایت و رسالتش به شمار آمده و خوشه چین خرمن آن حضرت محسوب می‌شوند و نیز اولیای محمدی و ائمه معصوم (ع) شریعت و احکام آن را از همان مأخذی که حضرت پیامبر آن‌ها را دریافت می‌نمود، دریافت می‌نمایند جز این که مأخذ مذکور بالإصالة متعلق به آن حضرت و بالتبع متعلق به ایشان می‌باشد.

در این ره اولیاء چون ساربانند	دلیل و رهنمای کاروانند
و ز ایشان سید ما گشته سالار	هم او اول هم او آخر در این کار
بود نور نبی خورشید اعظم	گه از موسی پدید و گه ز خاتم

جمله گشته خوشه چین خرمنش	دست امید همه در دامنش
گه نبی بود و گه دیگر ولی	گه محمد گشت و گاهی شد علی ^۱

حاج میرزا حسن صفی علیشاه نیز در زبده الأسرار خویش به زیبایی این موضوع را بیان می‌کند که حضرت محمد (ص) جلوه گر بی نیازی خداوند است و حضرت علی (ع) اولین پذیرنده جلوه حضرت محمد (ص) می‌باشد. و در باره معراج آن دو معصوم می‌گوید: «جسم حضرت علی (ع) و جسم حضرت محمد (ص) به قدری با هم متحد شد که فقط خداوند حد آن را می‌داند و بین این دو والامقامان، رازی بوده است که از حد عالم امکان و جسمانیت بالاتر است». سپس به ذکر ابیات کوتاهی در وصف عشق حقیقی می‌پردازد:

^۱ - مصباح الهدایه، ص ۸۳

^۲ - گلشن راز، ص ۸۵

راست گویم عشق مصداقش حق است در حقیقت عشق حق مطلق است
نبوت، نور عشق است و ولایت نشانه مخفی عشق است، وقتی نبوت و ولایت با هم یکی
شود حاصل این عشق آن، یک می شود.

این نبوت چیست دانی؟ نور عشق	وان ولایت آیت مستور عشق
چون نبوت با ولایت یک شود	آنچه حاصل زین دو عشق آن یک شود
پس حسین آن سر جان احمد است	عاشقان را مصدر و هم مقصد است ^۱ است

از بیانات فوق نتیجه‌ای خاص گرفته می شود که اجمال آن عبارت است از:
۱- نبوت در اثر اشتداد جهت ولایت تحقق می یابد پس هر نبی از انبیاء واجد مرتبه ولایت
می باشد.

۲- هر نبی از تمام اولیای زمان خویش برتری و فضیلت دارد..
۳- تفاضل موجود میان انبیاء به حکم «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»^۲ ریشه در
اختلاف مراتب ولایت ایشان دارد که باطن نبوت و جهت الهی آن می باشد.
۴- ممکن است ولی هر عصری از اعصار و دوری از ادوار به مراتب افضل از نبی عصری
دیگر باشد با این که نبی مذکور به درجه نبوت و ولایت هر دو رسیده و ولی مذکور فاقد رتبه
نبوت باشد. و سیر این که اُولی النَّاسِ به پیامبر (ص) و حمل ولایت و خلافت آن حضرت
امیرالمؤمنین (ع) و پس از ایشان امام حسن (ع) و امام حسین (ع) تا آخر امامان اثنا عشر
می باشند روشن می شود.

۵- برای هریک از نبوت تشریحی و رسالت الهی و ولایت کلی با تمام اقسامی که برای آن
بیان شد خاتمی است که که کامل ترین صاحبان مقام مذکور و برترین مظاهر احکام و آثار آن
و نزدیک ترین آنان به تبارک و تعالی است.

^۱- صفی علیشاه، ص ۱۱.

^۲- بقره ۲۳.

۶- جمیع رُسل و قاطبه سفرای الهی هم چون ستارگان و اَقمار خورشید نبوت خاتم انبیاء و فروع و شاخه‌های درخت مبارک محمد مصطفی (ص) و از مظاهر حقیقت کلی علیه آلف التَّحِیة و الثَّناء می‌باشند.

اینک پس از شناخت اجمالی اندیشه حضرت امام خمینی (ره) به بیان نگرش عرفانی ابن عربی می‌پردازیم:

ولایت در نگاه و اندیشه عرفانی ابن عربی

محمی‌الدین عربی حاتمی طایی اندلسی از اولاد حاتم طایی است. در اندلس تولد یافته، اما ظاهراً بیشتر عمر خود را در مکه و سوریه گذرانده است. شاگرد شیخ ابوسعید مدین مغربی اندلسی از عرفای قرن ششم است. سلسله طریقتش با یک واسطه به شیخ عبدالقادر گیلانی می‌رسد. او را بدین جهت «شیخ اکبر» لقب داده‌اند که نه پیش از او و نه بعد از او کسی در عالم عرفان به پای او نرسیده است.

وی معتقد است برای هر یک از نبوت و ولایت دو اعتبار است: لحاظ اطلاق و ملاحظه تقیید، که از آن به ولایت عام و خاص تعبیر کرده‌اند. ولایت عامه که همه مؤمنانند که همه آنان از برکت ایمانشان به حق تعالی نزدیکند و او یار و یاور و مدیر و متولی امور ایشان است و ولایت خاصه که مخصوص اصلاان ارباب سیر و سلوک است و عبارت است از غنای عبد در حق و قیام عبد با حق، یعنی عبد در این مقام از خود رها شده، در حق فانی گشته و با بقای او باقی مانده است.

شیخ اکبر اذعان می‌دارد، مقام ولایت به مقام نبوت و رسالت احاطه دارد یعنی هر کس که به صف نبوت و رسالت متصف است به ولایت نیز مُتَصِف است. به تعبیر دیگر ولایت عام، شامل و محیط است. پس هر نبی و رسولی، ولی هست اما هر ولی نبی و رسول نیست، همان طور که هر نبی رسول نیست، که گفته شد نبی نسبت به رسول عام است و رسول نسبت به او خاص. ولایت انقطاع نمی‌یابد ولی نبوت و رسالت انقطاع می‌یابند. لذا خداوند خود را به اسم نبی و رسول نامیده، اما خود را ولی نامیده است «... وَ هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ»^۱. بنابراین این اسم

^۱ - فتوحات المکیه، ج ۲، ص ۲۵۶.

^۲ - شوری، ۲۸۳.

همواره در دنیا و آخرت در بندگانش جریان و سریان می‌یابد و ظاهر می‌شود که مظاهرش اولیاء الله‌اند که جهان هرگز از وجودشان خالی نمی‌ماند.

بنابراین در عرفان ابن عربی و پیروانش این نکته که ولایت از نبوت و رسالت برتر است مورد تأیید قرار گرفته زیرا که ولایت جهت حقیقت اوست که فانی در حق است و نبوت جهت ملکیت اوست از آن جهت که با فرشته وحی ارتباط دارد و رسالت او جهت بشریت او که با خلاق و مردم ارتباط دارد. پس با این حساب در می‌یابیم که مقام نبوت برزخ است میان مقام ولایت و رسالت که مقام ولایت، فوق مقام نبوت و مقام رسالت دون مقام نبوت است.^۱ پس مرتبت هر نبی به توسیع دایره ولایت اوست و افضلیت او بر انبیاء نیز به همین امر بستگی دارد. هر نبی که وسعت دایره ولایتش بیشتر باشد، مرتبت نبوت و به تبع آن مرتبت، رسالت بیشتری دارد و لذا طبیعی است که هیچ ولی دایره ولایتش اوسع از دایره ولایت هم عصرش نیست. اما چنین نیست که ولایت اولیاء با یکدیگر یکسان باشد. ، چرا که دایره ولایت انبیاء با هم یکسان نبود. آری هر ولی دایره ولایتش محدود در دایره ولایت نبی هم عصر خویش است. اما به خاطر توسیع دایره ولایت نبی عصرش بر دوایر ولایت انبیاء سلف می‌تواند از جهت ولایت این ولی بر انبیاء سلف برتری و مرتبت افزون‌تری داشته باشد.

این حکایت استمرار دارد تا نبوت و رسالت حضرت ختمی که دایره ولایت او اوسع مراتب دوایر ولایت است و وسعت آن تا مقام «أو أدنی» توسیع یافته است. پس طبیعی می‌نماید اولیاء این دایره ولایت، اگر به مقام حقیقی ولایت ولی نائل آمده باشند از همه اولیاء قبل از حضرت ختمی برتر باشند. و به همین خاطر است که پیامبر (ص) فرمودند:

«علماء أمتی أفضل من أنبياء بنی إسرائيل»

أئمة اطهار سلام الله عليهم بر همه انبیاء سلف، حتی انبیاء اولی العزم برتری دارند، بدان خاطر که در دایره ولایت حضرت محمد (ص) هستند و از خواص اولیاء هستند و این دایره ولایت، همان گونه که گفته شده اوسع از همه دوایر ولایت انبیاء و رُسل ماقبل است.

در مکتب وحدت وجود ابن عربی، خاتم دایره ولایت چه کسی است؟

^۱ - رسالت، ص ۸

در اندیشه ابن عربی یا در آثار ایشان، عبارتی متضاد و مضطرب در مورد ختم ولایت وجود دارد که می‌توان آن را به چهار دسته زیر تقسیم نمود:

۱- در عباراتی چنین بر می‌آید که خود او مدعی ختم ولایت بوده است. مثلاً می‌گوید: «أنا ختم ولایت دُون شک». ایشان خوابی نیز دیده است مبنی بر این که رسول خدا (ص) به خواب ایشان آمده است و ختم ولایت را بدو سپرده است.^۱

۲- گاه حضرت مهدی موعود (عج) را قائم اولیاء می‌دانسته است. وی در فتوحات خود می‌نویسد: «خداوند را خلیفه‌ای است موجود، که ظاهر می‌گردد و ظهورش در زمانی اتفاق می‌افتد که دنیا پر از جور و ستم باشد و او دنیا را پر از عدل و قسط می‌فرماید»^۲

۳- گاهی هم مقام ختم ولایت محمدی را از آن مردی از عرب می‌داند که اکرم مسلمانان است که از جهت نژاد و قدرت برتر است.

۴- اما در اکثر عبارات وی به صراحت آمده است که «عیسی (ع)» دارای مقام ولایت مطلق است. مثلاً آورده است که: «چاره‌ای نیست از نزول عیسی (ع) و حکم او در میان ما به شریعت محمدی، خداوند شریعت محمد (ص) را بدو وحی می‌کند و او به تحلیل و تحریم چیزی حکم نمی‌کند مگر آن طور که محمد (ص) اگر حاضر بود حکم می‌کرد»^۳

نکته قابل توجه این است که ابن عربی در کتاب فتوحات کلیه نیز تصریح کرده است که ختم ولایت الی الاطلاق عیسی (ع) است، و در جایی دیگر از روح محمدی (ص) سخن می‌گوید و می‌نویسد: «این روح محمدی (ص) را در عالم مظاهری است که مظهر علمش در قطب زمان در افراد در ختم ولایت محمدی (ص) و ختم ولایت عامه است، که او عیسی (ع) است»^۴ به استناد آن چه گفته شد می‌بینیم که در مسئله ختم ولایت، محی الدین چهار نظر است، و آن جای تأمل دارد.

که راستی ابن عربی با آن همه اطلاعات شهودی چرا باید در مسئله ختم ولایت مضطرب و متضاد سخن بگوید؟ آیا این بدان خاطر است که در اخبار ظهور حضرت مهدی (عج) همان گونه که ابن عربی متن حدیث را از قول خود نقل کرد، حضرت مهدی (عج) ولی به حق

^۱- فتوحات المکیه، ج ۱، ص ۲۴۴.

^۲- همان، ج ۳، ص ۳۲۷۳.

^۳- همان، ج ۲، ص ۴۹.

^۴- همان، ج ۱، ص ۱۵۱.

حضرت ختمی است و در عهد او بر اساس روایت، حضرت عیسی (ع) نیز نازل می‌شود. نکته‌ای که در باره ولایت مطلقه حضرت مهدی (عج) بایسته تذکار است، این است که اگر ولایت و رسالت و نبوت در یک فرد قرار گیرد، ولایت او برتر است و درست است که رسول از ولیّ به وجهی برتر است، اما هم چنان که گفتیم برتری رسول بر اولیاء عصر خویش است. حضرت عیسی (ع) «الی نبینا» از اولیاء عصر خویش برتر است، چرا که رسول نیز، نبیّ مُرسل است. اما ایشان بر اساس آن چه گفتیم نمی‌تواند از ولی برحق عصر حضرت نبی ختمی برتر باشد.

بنابر این حضرت عیسی (ع) اگرچه رسول است، اما رُتبتی دُونَ رُتبت حضرت مهدی (عج) دارد، و به این خاطر است که در نماز جماعت به حضرت مهدی (عج) اِقْتدا می‌کند. چه مقام امامت به وجهی برتر از مقام نبوت است، و ولایت حضرت مهدی (ع) به واسطه بودن در ولایت حضرت ختمی، اوسع از دایره ولایت حضرت عیسوی است. پس اگر بپذیریم که عیسی (ع) و مهدی (عج) در آخرالزمان ظهور می‌کنند، خاتم ولایت حضرت مهدی (عج) است که دایره ولایتش اوسع است.

لازم به ذکر است در تبیین اضطراب ختم ولایت از نگاه ابن عربی، دو تن از پیروان ایشان به نام‌های شیخ محمد خاکی از اهل سنت و محمدرضا قمشه‌ای از شیعه بیاناتی داشته‌اند که هر یک در جای خود بحث مبسوطی دارند. الهی قمشه‌ای می‌گوید: «ولایت بر دو قسم است ۱- ولایت عامه ۲- ولایت خاصه. ولایت مطلقه و عامه همه مؤمنان را شامل است و آن را مراتب و درجات است بر حسب مراتب و درجات ایمان. خاتم این قسم ولایت عیسی (ع). ولایت خاصه مخصوص اهل دل است، یعنی اهل الله و صاحبان قُرب الفرائض است که در ذات حق فانی و به صفات او باقی‌اند. این قسم ولایت، مختص محمد (ص) و محمدیین است و بر دو نوع است: مطلقه و مقیده. مطلقه در صورتی است که عاری از جمیع حدود و قیود، جامع ظهور جمیع اَسْمَاء و صفات حق و واجد انحای تجلیات ذاتی او باشد. مقیده در صورتی است که به اسمی از اَسْمَاء و حدی از حدود و نحوی از تجلیات محدود باشد. هر یک از این دو را ختمی موجود است. خاتم ولایت مطلقه محمدی علی بن ابی طالب و مهدی موعود است. مقصود این که خاتمیت این نوع ولایت گاهی به صورت علی ابن ابی طالب و گاهی به صورت مهدی موعود ظهور می‌یابد. ولایت مطلقه به این معنی از ولایت مطلقه عامه به معنی

اول برتر و خاتم آن یعنی علی و مهدی موعود (علیهما السلام) است از خاتم آن یعنی عیسی (ع) افضل است.^۱

نتیجه‌گیری

از آن چه گفته شد در می‌یابیم که رویکرد عارف نمایان در بیان حقیقت ولایت، رویکردی غیر منطقی و غیر دینی بوده، و به داشتن همین التقاطات فکری، گاه و بی‌گاه مورد انتقاد و سرزنش عرفای واقعی قرار می‌گرفتند.

به استناد روایات موثق و مشهور، پیامبر عظیم الشان (ص) و علی بن ابی طالب (ع) دو حقیقت و دارای یک اتحاد کامل‌اند، لیکن شخص پیامبر (ص) دارای مقام ولایت و نبوت مطلقه است، به طوری که ولایت و نبوت تمامی انبیاء و اولیاء، شعاعی از خورشید تابناک ولایت آن حقیقت مطهر است. بنا به فرموده حضرت امام راحل (ره)، نبوت در اثر اشتداد جهت ولایت تحقق می‌یابد و هر نبی از تمام اولیاء زمان خویش برتری و فضیلت دارد و نیز جمیع رُسل و قاطبه سفرای الهی هم چون ستارگان و اَقمار خورشید نبوت خاتم انبیاء و فروع و شاخه‌های درخت مبارک محمد مصطفی (ص) و از مظاهر حقیقت کلی علیه آلاف التحیه و الثناء می‌باشند.

تبیین ولایت نیز از نگاه عرفانی ابن عربی قابل تأمل و در جای خود، مضامین بلند و رسای آن در خور توجه اهل معرفت قرار می‌گرفت، لیکن در بیان مسئله ختم ولایت دچار نظرات متضاد گردیده است، هرچند به نظر اهل عرفان این اضطراب ایده از ابن عربی بعید به نظر می‌رسید. به عنوان مثال در فتوحات خویش، تصریح نموده بود که ختم ولایت الی الاطلاق، عیسی (ع) است، در حالی با نگاه به اخبار و روایات صحیح به خوبی در می‌یابیم که حضرت عیسی (ع) از اولیاء عصر خویش برتر است، اما ایشان نمی‌تواند از ولی برحق عصر حضرت نبی ختمی برتر باشد و نیز روشن است که حضرت عیسی (ع) رسول است، اما رُتبتی دُون رُتبت حضرت مهدی (عج) دارد، زیرا مقام امامت به وجهی برتر از مقام نبوت است. پس اگر بپذیریم که عیسی (ع) و مهدی (عج) در آخرالزمان ظهور می‌کنند خاتم ولایت، حضرت مهدی (عج) است، زیرا دایره ولایتش أوسع است.

^۱ - قمشه‌ای، ولایت استعلایی.

بنابراین، ولایت مراتبی دارد که مرتبه اعلای آن، همراه با عصمت و طهارت از هرگونه پلیدی و آلودگی است و مراتب پایین تر آن، ملازم با مرتبه‌ای از طهارت است که خاص به خود می‌باشد. خداوند، پیروان واقعی معصومان را نیز به مقاماتی نائل می‌گرداند، و آنان جانشینان ولیّ و انسان کامل و خلیفه الهی شمرده می‌شوند، لذا به دُرستی و قاطعیت می‌توان ادعا نمود، اصل ولایت فقیه در جامعه اسلامی ما که از برکات انقلاب اسلامی و برگرفته از اندیشه والای رهبر فقید انقلاب، حضرت امام خمینی (ره) بود، مصداق واقعی و مُسلّم این حقیقت است» اگرچه «ولیّ» کامل، منحصر در چهارده معصوم (علیهم السلام) است.

منابع:

- ۱- آشتیانی، سید جلال الدین، (۱۳۷۲)، شرح مقدمه قیصری، دفتر تبلیغات اسلامی، قم.
- ۲- ابوروح، جمال الدین، (۱۳۶۷)، حالات و سخنان شیخ ابوالسعید ابوالخیر، مقدمه و تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، نشر آگاه، تهران.
- ۳- تبریزی، شمس الدین محمد، (۱۳۶۹)، مقالات شمس تبریزی، تصحیح محمدعلی موحد، خوارزمی، تهران.
- ۴- شاه نعمت الله ولی، (۱۳۴۸)، رسائل، تصحیح جواد نوربخش، خانقاه نعمت الهی.
- ۵- صفی علیشاه، میرزا حسن، (۱۳۷۹)، انتشارات صفی علیشاه، تهران.
- ۶- طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان، (۱۳۶۳)، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی، بنیاد علمی و فکری علامه.
- ۷- قُرشی، سیدعلی اکبر، (۱۳۷۲)، قاموس قرآن، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
- ۸- قمشه ای، محمدرضا، ولایت استعلایی، به نقل از اینترنت [http /bashagh. net/](http://bashagh.net/) pages. 10849
- ۹- کتاب میراث اسلام، مجموعه‌ای از مقالات مستشرقین در باره اسلام، ص ۸۴، به نقل از اینترنت (عرفان و تصوف، ۲۰۰۸/۶/۵).
- ۱۰- کلینی، محمدبن یعقوب، (۱۳۷۹)، اصول کافی، ترجمه و شرح محمدباقر کمره ای، نشر اسوه، تهران.
- ۱۱- کیاشمشکی، ابوالفضل، (۱۳۷۸)، ولایت در عرفان با تکیه بر آراء امام خمینی (ره)، نشرالصادقین، قم.
- ۱۲- مجلسی، محمدباقر، (۱۳۷۵)، بحارالانوار، تحقیق علی اکبر غفاری، مکتبه اسلامیة، تهران.
- ۱۳- یثربی، یحیی، (۱۳۷۴)، عرفان نظری، نشر تبلیغات اسلامی، قم
- ۱۴- آملی، شیخ سید حیدر، (۱۳۶۸)، جامع الاسرار و منبع الانوار، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.

- ۱۵- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، به نقل از اینترنت www.Pasokhgoo.ir/fa/node/3112
- ۱۶- ابن سینا، حسین بن عبدالله، (۱۳۶۸)، اشارات و تنبیهات، سروش، تهران.
- ۱۷- ابن عربی، محی الدین، فتوحات المکیه، دار إحياء التراث العربی، بی تا، بیروت.
- ۱۸- ابن عربی، رسائل، دار إحياء التراث العربی، بی تا، بیروت.
- ۱۹- امام خمینی (ره)، تعلیقات علی شرح الفصوص، و مصباح الأنس، نشر آثار امام خمینی (ره)، قم.
- ۲۰- امام خمینی (ره)، مصباح الهدایه الی الخلافه و والولایه، نشر آثار امام خمینی (ره)، قم.
- ۲۱- بدوی، عبدالرحمن، (۱۹۸۴م)، الموسوعه الفلسفیه، المؤسسسه العربیه للدرسات و النشر، بیروت.
- ۲۲- التهاوی، محمدأعلی، کشاف اصطلاحات الفنون، خیام، تهران.
- ۲۳- جامی، عبدالرحمن بن احمد، نفحات الأنس من حضرات القدس، مقدمه و تصحیح مهدی توحیدی، تهران.
- ۲۴- طبرسی، فضل بن حسن، (۱۴۰۶)، مجمع البیان، دارالمعرفه.
- ۲۵- طبری، محب الدین، شافعی، الرياض النضره.
- ۲۶- عطار نیشابوری، فریدالدین، (۱۳۶۶)، تذکره الاولیاء، تصحیح محمد استعلامی، زوار، تهران.
- ۲۷- فندوزی، ینابیع المؤده، به نقل از اینترنت www.pasokgoo.ir/fa/node/3112
- ۲۸- کاشانی، عبدالرزاق، (۱۳۱۵)، اصطلاحات الصوفیه، طبع سنگی، تهران.
- ۲۹- کاشانی، عبدالرزاق، (۱۹۷۱م)، التأویلات، نشر ناصر خسرو، تهران.
- ۳۰- هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، امیرکبیر، تهران.
- ۳۱- همدانی، عین القضاة، (۱۳۷۷)، نامه‌های عین القضاة، مقدمه و تصحیح علینقی منزوی، اساطی، تهران.
- ۳۲- شیمیل، آن ماری، (۱۳۷۴)، ابعاد عرفانی اسلام، ترجمه عبدالکریم گواهی، نشر فرهنگ اسلامی، تهران.